

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر سوم در «قَسَم»، «نشوز» و «شقاق» است که این سه عنوان است.^۱ بحث کنونی فقط در عنوان اول است که «قَسَم» است؛ اما «نشوز» که قسم دوم است و «شقاق» که قسم سوم است بحث آنها - به خواست خدا - خواهد آمد. فعلاً بحث در «نشوز» نیست، بحث در «قَسَم» است.

مطلب دوم آن است که برای زن یک سلسله احکام شرعی و فقهی است و برای زن از آن جهت که زوجه است یک سلسله احکام شرعی و فقهی است و برای زن از آن جهت که همسر دارد یک سلسله حکم مزاجه و حق مزاجه و امثال آن است. آن قسم اول و قسم دوم که احکام شرعی است هرگز زیر مجموعه قانون خانوادگی قرار نمی گیرد که بگوییم ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۲ یا ﴿لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾^۳ چرا؟ زیرا این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۴ به منزله اصل حاکم است یعنی هیچ ممکن نیست که کسی ولایت داشته باشد و بخواهد حکم شرعی را عوض کند. آنچه بر زن از آن جهت که زن است واجب است یا از آن جهت که شوهردار است حکم خداست و واجب باشد، این حکم شرعی در تحت هیچ عنوانی عوض نمی شود، آن مسئله خروج از بیت و امثال آن، آنها حق است و قابل تغییر است که باید بحث

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. سوره نساء، آیه ۳۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۸۱.

شود چه اینکه یک مقدار بحث شد؛ اما آن حقوقی که از قبیل صوم و صلات است، از قبیل عادت‌های ماهانه است، از قبیل سایر احکامی که به زن از آن جهت که زن است برمی‌گردد یا از آن جهت که شیر داد به کسی تا مَحَرَم او شد حالا او دارد با او حرف می‌زند شوهر می‌خواهد بگوید که با او چرا حرف می‌زنی؟! او می‌گوید من به او شیر دادم و او بچه من است مَحَرَم من است! حرف شوهر درباره حکم خدا به هیچ وجه نافذ نیست. این که گفته شد ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ یا گفته شد ﴿لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾، درباره حقوق زن و شوهر است نه درباره احکام شرعی. پس آن قسم اول و قسم دوم همچنان به اطلاق و عمومشان باقی است، اساس کار این است که «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛ اما در بخش سوم که مربوط به حقوق خانوادگی است ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ است ﴿لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ است.

مطلب دیگر این است که جریان قرعه‌ای که مرحوم صاحب جواهر و سایر فقها مطرح کردند^۱ برای چیست؟ قرعه یا برای جایی است که واقع مشخصی است و ما نمی‌دانیم آن را تعیین کنند تعیین «ما هو الواقع» است، یا برای رفع تشاح و تنازع است؟ قرعه برای چیست؟ در جریان «درهم ودعی» که دو نفر هر کدام مالی را نزد یک انسان امین ودیعه گذاشتند و به سفر رفتند، «أحد الدرهمین» به سرقت رفته است و معلوم نیست کدام یک از اینهاست، واقع آن معلوم است ولی ظاهر آن که معلوم نیست، اگر قرعه یک اماره یا یک حجت شرعی باشد می‌تواند روشن کند که این درهمی که مانده است برای کدام یک از دو نفر است. در این «درهم ودعی» گفتند قرعه بزنند برای اینکه «ما هو الواقع المعلوم»ی که در اینجا است برای اینها روشن شود، چون به هر حال معلوم است که این برای زید است یا برای عمرو است. یک وقت است که اصلاً واقعی ندارد بلکه یک امری است که می‌خواهند کسی را

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۵۸؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۱۶.

مسئول قرار بدهند و مدعیان این سِمَت هم زیاد هستند، تشاح و تنازعی در کار است و بدون تنازع این حل نمی‌شود و برای حل شدن، قرعه می‌زنند که این تشاح و تنازع حل شود اما در جایی که نه واقع معینی دارد نه تنازعی برای اینکه شارع مقدس برای آن مسئول معین کرده است جا برای تنازع نیست. اگر دو همسر هستند یا سه همسر هستند اینها در انتخاب اولین شب تنازع دارند که شوهر اینها باید با اینها باشد، این نه واقع روشنی دارد که با قرعه «ما هو الواقع المعین» را حل کنند نه جا برای تنازع است برای اینکه خدا به شوهر یک وظیفه داد فرمود «إِعْدِلْ بَيْنَهُنَّ»، یک سِمَت داد گفت: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ﴾، یک عادل را قِیم قرار داد، پس اختیار به دست اوست تنازع اینها برای چیست؟! تنازع در جایی است که شارع مقدس مسئول معین نکرده باشد، اگر مسئول معین کرد و آن مسئول را هم موظف به عدل کرد بعد هم فرمود اگر نمی‌توانی عادلانه رفتار کنی بیش از یک همسر نگیر! ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾.^۱ این دو آیه سوره مبارکه «نساء» برای آن است که نظم خانواده به هم نخورد، با میل و با غریزه که نمی‌شود زندگی ساخت! آنچه که زندگی را اداره می‌کند عدل است، عدل هم از خانواده باید شروع شود. در اول سوره مبارکه «نساء» - که جلسات قبل هم مطرح شد - وقتی جنگ و غیر جنگ بود و عده‌ای می‌مُردند مالی از آنها باقی می‌ماند و یتیمی داشتند، برخی‌ها با مادرهای این ایتام ازدواج می‌کردند که در مال یتیم تصرف کنند، این را ذات اقدس الهی نهی کرد در همان سوره مبارکه «نساء» آیه سوم: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى﴾ با مادرهای اینها ازدواج نکنید با زن‌های دیگر ازدواج کنید، حالا با زن‌های دیگر ﴿مُتْنَى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ یعنی بعضی از آقایان با دو نفر، بعضی از آقایان با سه نفر در آن روزها که جنگ زیاد بود و افراد

۱. سوره نساء، آیه ۳.

خانواده سرپرست خود را از دست می‌دادند و مانند آن، بعد هم در این بخش فرمود: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾.

«هاهنا مقامان»: یکی قسط و عدل در اموال «یتامی» است که فرمود اصلاً با مادرهای اینها چرا ازدواج می‌کنید؟! سخن از وحدت و کثرت نیست، شما که نمی‌توانید مال یتیم را حفظ کنید با مادر او چرا ازدواج می‌کنید؟! با زن‌های دیگر ازدواج کنید ولو یک نفر، آنجا سخن از وحدت و کثرت نیست سخن از اصل ازدواج است فرمود: ﴿وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ﴾^۱ بعد فرمود: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ﴾ اگر نمی‌توانید ﴿فَانكِحُوا﴾ زن‌های دیگری بگیرید با مادرهای اینها ازدواج نکنید ولو یک نفر، حالا که با زن‌های دیگر می‌خواهید ازدواج کنید تا چهارتا جایز است و اگر نتوانستید بین این زن‌ها عدل خانوادگی را نه عدل مالی را! بیش از یک همسر نگیرید؛ پس «هاهنا مقامان». آنها که خیال می‌کردند - معاذالله - بین جمله اول و جمله دوم بخشی از آیات حذف شد به این نکته عنایت نکردند! اینها می‌گفتند چه ارتباطی بین رعایت قسط اموال «یتامی» با مسئله ازدواج یک زن و دو زن است؟! هیچ ارتباطی بین صدر و ذیل نیست! غافل از این که کمال پیوند بین صدر و ذیل است. وقتی شوهرهای اینها از دست می‌رفتند اموالی داشتند به طمع مال یتیم با مادرهای اینها ازدواج می‌کردند، می‌فرماید اگر نمی‌توانید اموال «یتامی» را حفظ کنید با آن دو سه تعبیر تُنَد: ﴿إِنَّهُ كَانَ حُبًّا﴾^۲ ﴿وَلِيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ﴾^۳ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾^۴ سه یعنی سه! خطر را کنار هم ذکر کرد فرمود کسی که مال یتیم را دارد می‌خورد آتش است، کسی که به طمع مال یتیم با

۱. سوره نساء، آیه ۲.

۲. سوره نساء، آیه ۲.

۳. سوره نساء، آیه ۹.

۴. سوره نساء، آیه ۱۰.

مادر او ازدواج کند حرام است، کسی که مال یتیم را می‌خورد خودش «حوب کبیر» است ولو یک همسر، این رعایت قسط در اموال «یتامی» است این کاری به خانواده ندارد. این مقام تمام شد فرمود با مادر ایتام ازدواج نکنید با زن‌های دیگر ازدواج کنید زن‌های دیگر ﴿مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ اگر در اینها هم نمی‌توانید عدل خانوادگی را رعایت کنید بیش از یک زن نگیرید. اگر شارع مقدس عدل را واجب کرده است، یک؛ سِمَتِ قِیمِ بودن را هم به شوهر داد، دو؛ ما به هیچ عنوانی از دو عنوان نیازی به قرعه نداریم، نه واقع مجهول در کار است چون همه «متساوی الأقدام» اند و نه تشاح و تنازعی در کار است برای اینکه سرپرست معین کرده است. اینکه فرمود: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ﴾ یعنی «جعلتُ لكم رجالاً عادلاً قیوماً»، ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ بعد از اینکه او را عادل معرفی کرده است فرمود «للرجل العادل علیهنّ درجه». اگر ذات اقدس الهی مسئولی را معین کرد این مسئول باید عادل باشد این مسئول قِیم است پس جا برای قرعه نیست او ولیّ شرعی است. «القرعة لكل امرٍ مشکل»^۱ است یعنی هر جا که دست ما خالی است سرگردان باشیم و از این بپرسیم و از آن بپرسیم و متحیرانه به سر ببریم فرمود تحیر نداشته باش! اگر در مسایل تنازع حقوقی است مشکلات را قرعه حل می‌کند، اگر در مسایل حکم شرعی است اصول اولیه و عملیه مشکل شما را حل می‌کند، برای چه چیزی سرگردان هستی؟! «اصل» را قبلاً هم ملاحظه فرمودید اصلاً گذاشتند برای رفع سرگردانی، انسان سرگردان باشد که نداند چکار کند نیست؛ نمی‌داند این آب پاک است یا نه؟ بررسی کرد متوجه نشد، فرمود «بگو پاک است». این «بگو پاک است» حکم واقعی نیست اماره نیست بلکه برای رفع حیرت «عند العمل» است. اصول عملیه را عملیه گفتند برای همین است. لذا مسئله «اجزاء» و «عدم اجزاء» و «کشف خلاف» و مانند آن در «اصول» مطرح نیست در «امارات» مطرح است؛ اماره می‌گوید

۱. عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ «فی کلّ أمرٍ مُشکِلٍ القرعة».

واقع این است، بعد گاهی خلاف می‌شود و گاهی وفاق؛ اما اصل عملی کاری به واقع ندارد می‌گوید سرگردان نباش! نمی‌دانی این فرش پاک است یا نه، بگو پاک است؛ نمی‌دانی آن آب پاک است یا نه، بگو پاک است. اگر چنانچه اصل عملی باشد برای رفع حیرت عمل است، اگر قرعه باشد برای رفع آن دو امر است؛ یا واقعی در کار است که نزد ما مجهول است «لکشف الواقع» نظیر «درهم ودعی» یا برای رفع تنازع است، اینجا نه واقعی در کار است و نه تنازعی برای اینکه شارع مقدس یک مسئول عادل داخلی فراهم کرده است.

«نعم» می‌ماند یک مسئله روانی که فرمود به هر حال همسرها بعضی تحصیل کرده‌اند و بعضی آداب، اخلاق، مهر، محبت و گذشت آنها بیش از دیگری است. انسان دو رفیق هم که دارد به یکی علاقه بیشتری دارد، برای اینکه او با کمال‌تر است، مؤدب‌تر است، خلیق‌تر است، مهربان‌تر است، خدوم‌تر است، فرمود اگر این طور شد عیب ندارد. این گونه از عدل‌ها دست شما نیست، عدل مالی واجب است نه عدل قلبی! منتها آن یکی را آویزان نکنید که شما در اثر این که به یکی علاقه قلبی پیدا کردی ﴿فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ که آیه ۱۲۹ سوره مبارکه «نساء» است که قبلاً هم اشاره شد فرمود: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ عدل مالی که نیست! در عدل مالی به هر حال برای هر دو یک ماهانه‌ای مشخص قرار می‌دهید، این آسان است؛ اما عدل قلبی که مقدور شما نیست یکی تحصیل کرده است، با حجاب‌تر است، عفیف‌تر است، اهل نماز شب است، به او علاقه بیشتری دارید.

پرسش: به هر حال در عمل این علاقه قلبی اثر خودش را دارد؟

پاسخ: بله می‌فرماید این عیب ندارد، اما در عمل یعنی چه؟ یعنی در نفقه، در کسوه، در اسکان که فرمود یکی است، گرایش‌های قلبی آن آداب و رفتار و کردار قلبی که آن گونه از آثار را دارد، بله آن تحت تکلیف نیست فرمود آن دست شما نیست. اگر آن طوری باشد که آسیبی به نظم خانواده شما بزند آن را هم فرمود رعایت کنید،

فرمود: ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ﴾ خلی علاقہ نداشته باشید به تعدد همسر که این طور باشد به یکی گرایش داشته باشید بگویید که حق «قَسَم» شما محفوظ است اما من مثلاً بیشتر با او باشم که این یکی می شود «معلقه»، این کار را نکنید. غرض این است که آن عدلی که واجب است عدل در مسایل مالی است، این عدلی که قلبی است دست کسی نیست این را نمی شود واجب کرد ولی راه آن هست فرمود اگر همین گرایش بیشتر که قلبم به «إحداهن» است نمی توانید کنترل کنید، از تعدد همسر پرهیز کنید.

بنابراین مسئله قرعه اینجا جایی ندارد. مسئله مضاجعه هم در تعبیرات «قَسَم» مضاجعه نیامده، مضاجعه در بخش دوم که «نشوز» است - ما هنوز به «نشوز» نرسیدیم - آنجا دارد که اگر اینها اعراض دارند و حرف شما را گوش نمی دهند نظم را رعایت نمی کنند ﴿وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ﴾^۱ آنجا سخن از مضاجعه است. از آن تناسب مسئله «قَسَم» را هم گفتند مضاجعه در آن است، وگرنه این «قَسَم»ی که گفتند که مثلاً یک شب این و یک شب آن، در اینجا نگفتند که مضاجعه باشد.

مطلب دیگر آن است که تعبیر مرحوم صاحب جواهر این است که ما کلمه «لیل» نداریم، کلمه «کون» داریم در روایات، باید در آن قسمتی که سهم این زن است با او باشد حالا یا روز یا در شب؛ ولی ما کلمه «بیتوته» داریم که «بیتوته» ماندن در شب است، صرف «کون» نیست، «بیت معها»، «بیت معهن»، این «بیتوته» نشانه استقرار در «لیل» است در روز سخن از «بیتوته» نیست.^۲ بنابراین بودن در شب را از خود روایات می شود فهمید، صرف

۱. سوره نساء، آیه ۳۴.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

«کون» نیست تا ما بگوییم آنچه از روایات بر می‌آید اصل بودن مرد نزد زن است و این بیتوته را ما از شواهد عرفی کمک می‌گیریم بلکه خود «بیتوته» در روایات هست و این «بیتوته» هم باید با مضاجعه باشد برای اینکه در مسئله «نشوز» مضاجعه نفی شده است پس معلوم می‌شود در غیر حالت «نشوز» که بحث «قَسَم» است و ما هنوز به «نشوز» نرسیدیم اینجا جای مضاجعه است.

مطلب بعدی این است که این نوبت را از چه وقت شروع کند؟ حالا تقسیم می‌خواهد بکند از شب شروع کند تا روز ادامه بدهد بنا بر اینکه روز داخل در این «قَسَم» باشد، یا از روز شروع کند شب که تتمه روز است داخل در «قَسَم» باشد؟ الآن می‌بینید که تاریخ‌ها از نیمه شب شروع می‌شود؛ وقتی امروز که روز سه‌شنبه است به نیمه شب رسید، از نیمه شب روز چهارشنبه حساب می‌شود مثلاً می‌گویند یک بامداد یعنی بامداد روز چهارشنبه؛ اما در بحث‌های شرعی «لیل» مقدم بر «نهار» است، یک؛ از اول شب هم شروع می‌شود، دو؛ در ماه مبارک رمضان همین‌که هلال دیده شد اولین شب ماه مبارک رمضان است، سایر «شهور» هم همین طور است. هلال تعیین کننده ماه است، یک؛ و ماه هم از اول مغرب شروع می‌شود، دو؛ پس شب مقدم بر روز است، سه؛ اما الآن در تاریخ‌های کنونی ما و عمل ما روز مقدم بر شب است یعنی شب دو قسم شده است بخشی از شب یعنی تا نیمه شب تتمه روز است، تاریخ این روز ادامه دارد تا نیمه شب، حالا به قرینه بیتوته و به قرینه مضاجعه از شب شروع می‌شود.

مطلب دیگر این است که حالا تقسیم در شب است روز هم هست شبانه‌روز منظور است، یا شب در مقابل روز است؟ در بعضی از روایات ما دارد که شب را با او به سر ببرد و بخشی از صبح را در همان بیت با او به سر ببرد، بعضی‌ها تا «قیلوله» را هم ذکر کردند. «قیلوله» آن استراحت و خواب محدود و موقتی است که بین صبح و ظهر

برقرار می‌شود که می‌گوییم چاشت، ﴿وَالضُّحَى﴾^۱ «ضحی» یعنی نیمروز نه هنگام زوال! اگر کسی صبح زود شروع به کار کرد «عند الضحی» یعنی چاشت دو ساعت به ظهر خسته شد می‌خوابد، این را می‌گویند خواب «قیلوله». در بخشی از آیات قرآن فرمود گروه تبهکاری که بی‌راهه رفتند ما اینها را در حال غفلت می‌گیریم یا ﴿هُمْ نَائِمُونَ﴾^۲ یا ﴿هُمْ قَائِلُونَ﴾^۳ این ﴿قَائِلُونَ﴾ از «قول» نیست از «قیلوله» است؛ یا نائم‌اند در شب گرفتار عذاب می‌شوند، ﴿أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ یا ساعت ده به بعد که کمی استراحت کردند و غافل و نائم‌اند در آن وقت ما اینها را می‌گیریم. این ﴿أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾ از «قول» نیست از «قیلوله» است. بنابراین در بعضی از روایات دارد که بامداد و صبحانه نزد او باشد، در بعضی از روایات دارد که «قیلوله». این مربوط به کیفیت تقسیم است.

مسئله بعدی آن است که این جزء حقوق مشترک بین زن و مرد است و چون حقوق مشترک است اگر کسی بخواهد ببخشد سهم خود را باید ببخشد و اگر کسی خواست منتقل کند سهم خودش را باید منتقل کند. مواقعه حقی است که مستحق مقوم آن است، این قابل نقل و انتقال نیست مثلاً کسی دو همسر دارد این «أربعة أشهر» که وقاع لازم است این زن بیاید بگوید به اینکه من این حق را دادم به آن زن، این بعید است که جایز باشد؛ اما «حق المقاسمه» را «حق المضاجعه» را حقی است که مستحق، مورد آن حق است نه مقوم آن حق لذا قابل نقل و انتقال است منتها بخش خودش را، آن سهم خودش را یا می‌تواند اسقاط کند یا می‌تواند به همسر دیگر منتقل کند. بعضی از حقوق است که قابل نقل و انتقال است، قابل فروش است، قابل ارث است مثل «حق الخيار» کسی تجارتی کرد حالا یک تجارت جزیی است که رفت یک پاکت نامه گرفت این حالا خيار مجلسش طوری باشد که ورثه ارث

۱. سوره ضحی، آیه ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۹۷؛ سوره قلم، آیه ۱۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۴.

ببرند یا آن را بفروشند، این نیست، یک صفحه کاغذ خرید که اصلاً مالیتی هم ندارد؛ اما یک تجارتی کرد، یک زمین خرید یا یک خانه قابل اعتباری خرید، خیار مجلس دارد و همان مجلس هم رحلت کرد، این به ورثه او ارث می‌رسد زیرا بایع مورد حق است نه مقوم حق، این نظیر «حق المواقعه» نیست که این مورد، مقوم باشد، این مورد حق است ذی حق است و مُرد بچه‌های او ارث می‌برند، قابل نقل و انتقال هم است قابل فروش هم است. در بعضی از حقوق است که قابل نقل و انتقال و فروش و مانند آن به بیگانه نیست در حدود همان اوضاع داخلی است این «حق المقاسمه» زن به ورثه ارث نمی‌رسد، «حق المقاسمه» زن قابل خرید و فروش به بیگانه نیست، «حق المقاسمه» زن قابل نقل و انتقال در محیط خانوادگی است؛ ولی «حق المواقعه» این زن مورد حق نیست بلکه مقوم حق است، لذا او نمی‌تواند گذشت کند بر شوهر واجب است که این کار را انجام بدهد.

بنابراین این بخش‌هایی که مرحوم صاحب جواهر گاهی دارد که ما «کون» داریم «لیل» نداریم یا «بیتوته» با او نداریم، «بیتوته» در روایات هست و مضاجعه هم با «بیتوته» همراه است اینها سرجایش محفوظ است و «نشوز» هم یک مسئله‌ای است که بعداً - به خواست خدا - خواهد آمد!

پرسش: ...

پاسخ: اگر چنانچه شخص مقوم نباشد، مورد باشد می‌تواند؛ یک وقت است که این شخص امین است، این شخص با این حساب‌های کامپیوتری و بررسی امین است او که نمی‌تواند شیفت خودش را به یک کارگر ساده بدهد او تحصیل کرده است، این کار نگهبانی نیست تا به دیگری منتقل کند او کاملاً باید این دستگاه را نگاه کند چون متخصص این کار است یا دستگاه برق است یا دستگاه سرمایش است یا دستگاه گرمایش است، بله اگر یک مهندس دیگری باشد می‌تواند این کار را بکنند اما اگر مهندس دیگری نباشد نمی‌تواند و این هم تابع قرارداد است

اگر قرارداد طوری بود که این شخص شب‌کار مورد حق بود اعم از تسبیب و مباشرت می‌تواند منتقل کند اما اگر مقوم حق بود سرپرستی بود که کار فتنی داشت که از دیگری برنی‌آید این دستگاه را کنترل کند او حق ندارد و اگر خسارتی آمد باید ضامن باشد.

این بیانات مرحوم محقق غالباً حل شده است. حالا یک مطلب خیلی مهمی که بعضی از فقهای ما به آن اشاره کردند - اینجا می‌دانید کم‌لطفی بعضی‌هاست! - مثلاً عدل را باید رعایت کند زن‌ها همه اگر آزاد باشند که «متحد الحکم» اند، یا اگر چند زن گرفت همه اینها آمده‌اند اینها «متحد الحکم» اند، آنجا که یکی حرّه باشد و یکی آمده «مختلف الحکم» است آن را هم بیان کردند اما آنجا که یکی مسلمان باشد و یکی کتابیه و بنا بر اینکه ازدواج کتابیه در عقد غیر انقطاعی هم جایز باشد اینها خواستند تمسک کنند به «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۱ لذا حق این زن مسلمه بیشتر از آن زن کتابیه است. حیف آن بیان روایات است که اینجاها مصرف شود! آن «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» که کاری به مسایل جزئی ندارد. قرآن کریم از همان اول که آمد فرمود من جهانی‌ام، حواس شما جمع باشد! برای عرب و عجم و ترک و لر و فارس و تازی و فارسی و مانند آن نیستم، همان اول در سوره مبارکه «مدثر» سه بار کلمه «بشر» آمد یک بار از دهن آن کج‌دهن درآمد یعنی ولید که در اتاق فکر همین صنادید قریش جمع شدند بگویند که چه بگوییم درباره او؟^۲ او دو رسالت و سفارت را ادعا می‌کند: یکی اینکه جبرئیل از بالا آمد، این یک رسالت و سفارت؛ دوم اینکه بر مهبط قلب مطهر حضرت نشست، این می‌شود رسالت دوم؛ یک رسالت آسمانی و یک رسالت زمینی، اینها دو رسالت است، ما به او چه بگوییم؟! آمدند گفتند شعر است کهانت

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۲. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۴۹۳.

است سحر است جادو است و مانند آن، بعد گفتند ما محترمانه می‌گوییم: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾^۱ حرف یک آدم معمولی است، نه از آسمان کسی آمده نه گیرنده وحی‌ای در زمین است ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ یعنی - معاذالله - حرف خود پیامبر است.

در همان سوره مبارکه «مدثر» که در مکه نازل شد و در اوایل بعثت هم نازل شد، دو بار کلمه «بشر» در قبال آن ﴿قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ آمد که جمعاً می‌شود سه بار؛ یک بار را آن کج‌دهن‌ها گفتند که این حرف بشر معمولی است، دو بار را ذات اقدس الهی فرمود این حقوق بشر است ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾^۲، یک؛ ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۳، دو؛ ما حقوق بشر آوردیم حقوق بشر را که یک بشر عرب ذکر نمی‌کند، حقوق بشر را خالق بشر ذکر می‌کند. از همان اول آمد گفت این حرف، حرف جهانی است چه مسلمان چه کافر، به هر حال یک نظم جهانی لازم است یا نه؟ بشر بخواهد زندگی کند یک نظم می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾، ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾، در سوره مبارکه «فرقان» هم فرمود ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۴، حالا این هفت - هشت میلیاردی که در زمین زندگی می‌کنند با نظم باید زندگی کنند یا با درتدگی ترامپ و امثال ترامپ؟ چگونه باید زندگی کنند؟ ما این حرف را می‌زنیم. آن وقت سه آیه در قرآن کریم است که جهانی بودن اسلام را ذکر می‌کند، فرمود: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۵ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۶، یک؛ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۷، دو؛ ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۸، سه؛ در سه بخش از قرآن کریم فرمود این حرف، حرف

۱. سوره مدثر، آیه ۲۵.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۴. سوره فرقان، آیه ۱.

۵. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

۶. سوره توبه، آیه ۳۲؛ سوره غافر، آیه ۱۴؛ سوره صف، آیه ۸.

۷. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

۸. سوره نساء، آیات ۷۹ و ۱۶۶؛ سوره فتح، آیه ۲۸.

جهانی است. از این بیانات جهانی بودن قرآن کریم وجود مبارک حضرت هم که خود او قرآن ناطق است، فرمود:
 «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ» این اسلام بر تمام مکتب‌های دنیا پیروز است و حرف اول را من می‌زنم، این حرف پیغمبر است. اگر کسی - خدای ناکرده - منطقه دید او حرم تا جمران است او که نمی‌تواند اهل قرآن باشد. اصلاً قرآن می‌گوید این جهانی است. اگر کسی حرف جهان را نداند، حرف آن دکارت را نداند^۱ حرف هگل را نداند^۲ حرف آن بزرگان آنها را نداند، او چگونه می‌تواند تثبیت کند که قرآن جهانی است؟!

بارها به عرض شما رسید دو نفر یعنی دو نفر از همین آلمان پا شدند یکی مارکس^۳ و یکی اینگلس^۴ که الآن یک میلیارد و ششصد میلیون جمعیت در چین هستند همه را کافر کردند. کمونیست یعنی چه؟ چه کسی کمونیستی را آورده است؟ از کجا آمد؟ همین دو نفر آوردند. آن لنین^۵ و استالین^۶ نیروی اجرایی اینها بودند قهار بودند، وگرنه حرف و مکتب و تز را اینها آوردند. اگر کسی نداند آلمان چه خبر است، انگلیس چه خبر است، غرب چه خبر است، منطق چه خبر است، فلسفه چه خبر است، او چگونه می‌تواند با قرآن آشنا باشد و در خدمت قرآن باشد؟! بله او قرآن به سر می‌کند اما قرآن به دل نیست.

۱. رنه دکارت، فیلسوف، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان بزرگ عصر رنسانس در فرانسه زاده شد. دکارت را از جمله بنیان‌گذاران فلسفه جدید (فلسفه پس از روزگار نوزایش) می‌دانند. او نخستین فیلسوف پس از سده‌های میانه است و به همراه فیلسوفانی چون اسپینوزا و گوته‌فرد لایبتز به مکتب خردگرایی تعلق دارند؛ مکتبی که بر این بود: «به آنچه حواس انسان ارائه می‌دهند نمی‌توان اطمینان کامل داشت، بلکه تنها از راه عقل است که شناخت حقیقی و یقین‌آور صورت می‌گیرد».

۲. گئورگ ویلهلم فریدریش هگل در اشتوتگارت به دنیا آمد. او از پدید آورندگان ایده‌آلیسم آلمانی بود. تاریخ‌گرایی و ایده‌آلیسم او انقلاب عظیمی در فلسفه اروپا به وجود آورد و سنگ بنای مارکسیسم و فلسفه قاره‌ای شد.

۳. کارل هاینریش مارکس متفکر، فیلسوف، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان است. مارکس همچنین مؤلف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به همراه سایر تألیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد.

۴. فریدریش انگلس در آلمان به دنیا آمد، وی فیلسوف و کمونیست آلمانی و نزدیک‌ترین همکار کارل مارکس است، او به همراه کارل مارکس مانیفست حزب کمونیست و آثار تئوریک دیگری نوشته است.

۵. ولادیمیر ایلیچ اولیانوف معروف به لنین تئورسین و انقلابی کمونیست روسی، رهبر انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و بنیانگذار دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود.

۶. ژوزف استالین رهبر و سیاستمدار کمونیست شوروی بود که از اواسط دهه ۲۰ تا مرگش در ۱۹۵۳ رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی بود.

غرض این است که این بیان نورانی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، این تبیین و تفسیر آن سه آیه است که جهانی بودن قرآن را ذکر می‌کند حالا ما بیاییم فتوا بدهیم به اینکه اگر کسی دو همسر داشت یکی مسلمان بود و یکی غیر مسلمان، چون «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» می‌تواند دو شب نزد این باشد یک شب نزد آن! این مثل آن است که اگر این صفحه آینه یک مقداری گرد گرفت این را با حوله پاک می‌کنند تحت حنک در نمی‌آورند تا این را پاک کنند تحت حنک برای موقع نماز است آدم تحت حنک را در بیاورد آینه را پاک کند! این حدیث جایش اینجا نیست، آن آیه جایش اینجا نیست. بعد از انقلاب - متأسفانه - این تحت حنک انداختن کم شد خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی را! الآن درست یادم نیست که این مربوط به عالم رؤیا بود یا در بیداری! فرمود من داشتم نماز می‌خواندم مرحوم آقای قاضی رسید من در نماز بودم ایشان تحت حنک عمامه مرا باز کردند و به گردن من آویخت یعنی با تحت حنک نماز بخوان! خدا غریق رحمت کند مرحوم ابن بابویه را! در این کتاب قیّم توحید - که خیلی این کتاب عمیق است، علمی است، برکت است، همه نوشته‌های این علما مخصوصاً صدوق نور است ولی این کتاب توحید ایشان خیلی نور است - از حضرت سؤال می‌کند اذان و اقامه را! حضرت معنا می‌کنند تا می‌رسد به جمله «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» از حضرت امیر سؤال می‌کنند «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی چه؟ فرمود: «أَيُّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ»، ' «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی الآن موقع زیارت «الله» است، زیارت «الله» یعنی زیارت «الله»! ما زیارت حرم و اهل بیت را داریم اما زیارت‌نامه خدا همین نماز است فرمود «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» یعنی «أَيُّ حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ». این «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» را برای آن گذاشتند نه برای اینکه کسی که دو زن دارد می‌تواند دو شب نزد این زن بماند یک شب نزد آن زن برای

اینکه «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»! آن معنای بلند «الْإِسْلَام» را که جهانی بودن است آن را گذاشتیم کنار، این معنای جزئی را داریم از آن استفاده می‌کنیم. فرمایشاتی که مرحوم محقق در متن شرایع دارند غالباً از همین روایات استفاده می‌شود.

«و الحمد لله رب العالمین»